

حکایت زنگی بسکردی

و اجازت نامه و سفارش نامه نجم الدین کبری در حق وی

مریم حسینی

| ۱۶۳ - ۱۵۳ |

۱۵۳

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

چکیده: یکی از مریدان حلقه صوفیانه نجم الدین کبری (م. ۶۱۸ ق) فردی با نام زنگی بسکردی بوده که نخستین بار علاءالدوله سمنانی (م. ۷۳۶ ق) حکایتی از وی یاد کرده است. در این حکایت زنگی در برابر مجدالدین بغدادی (م. ۶۰۶ ق) قرار می گیرد و هنگام سماع صدمه ای به صورت مجدالدین می زند. این حکایت نشان از تفاوت های فراوان میان مریدان دارد و از دشمنایگی پنهان و ناخودآگاه میان ایشان پرده برمی دارد. از زنگی بسکردی اطلاع دیگری در دست نیست، جز دو اجازت نامه و سفارش نامه از نجم الدین کبری درباره وی که در یکی از کهن ترین دستنویس های متون مشایخ کبروی موجود است و در این مقاله متن مصحح آن عرضه می شود. متن اجازت نامه از جایگاه عرفانی زنگی نزد نجم الدین کبری حکایت دارد که دستوری تربیت مریدان را به وی می دهد. نجم الدین در سفارش نامه اش به مردم جوین سفارش می کند که زنگی را به خانقاه ها راه دهند تا بتواند خدمتگزاری از خادمان آن اماکن باشد.

کلیدواژه ها: کبرویه، نجم الدین کبری، اجازت نامه، مجدالدین بغدادی، زنگی بسکردی.

The Account of Zangī-e Baskardī and Two Letters of Authorization and Recommendation by Najm al-Dīn Kubrā on His Behalf

Maryam Hossaini

Abstract: Among the disciples of the Sūfī circle of Najm al-Dīn Kubrā (d. 618/1221) was an individual named Zangī-e Baskardī. The earliest mention of him appears in a narrative by 'Alā' al-Dawla Simnānī (d. 736/1336), in which Zangī is depicted confronting Majd al-Dīn Baghdādī (d. 606/1210), striking him in the face during a session of *samā'* (ecstatic listening). This anecdote reveals the deep contrasts among disciples and suggests underlying subconscious animosities. Beyond this account, little is known about Zangī-e Baskardī except for two documents—a letter of authorization and a letter of recommendation—issued by Najm al-Dīn Kubrā, both preserved in one of the earliest manuscripts of Kubrawiyya writings. This article presents an edited version of these texts. The letter of authorization demonstrates Zangī's spiritual status in Kubrā's view and grants him permission to train disciples. In the recommendation, Kubrā advises the people of Juvayn to allow Zangī into their *khānqāhs* (Sūfī lodges) so that he may serve as one of their attendants.

Keywords: Kubrawiyya, Najm al-Dīn Kubrā, letter of authorization, Majd al-Dīn Baghdādī, Zangī-e Baskardī.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

حکایت های صوفیان بسیار و بی شمار است و هریک از آنها موجب تنبه و هوشیاری و یا لذت روحانی و یا شگفتی نفسانی ست. در میان حکایت های ایشان روایت های مربوط به سماع حال و هوای متفاوتی دارد و بیانگر حالات و احوالات ایشان هنگام ناخودآگاهی و رهایی از بیداری عقلانی ست. حکایتی که در اینجا مورد توجه است یکی از آن هزاران حکایت بازمانده است که بیشتر موجب برانگیختن پرسش مخاطب می شود و از لحظات ناهشیاری صوفی روایت می کند.

علاءالدوله سمنانی (م. ۷۳۶ ق.) عارف برجسته طریقت کبروی حکایتی از فردی به نام زنگی بسکردی نقل آورده که امیراقبال سیستانی از مریدان برجسته وی آن را در کتاب چهل مجلس ثبت کرده است. عبدالرحمن جامی (م. ۸۹۸ ق.) نیز پس از وی از همین کتاب همین مطلب را در کتاب نفحات الانس در ذیل احوال مجدالدین بغدادی (م. ۶۰۶ ق.) آورده است.^۱

وقتی درویشی بود در خدمت شیخ نجم الدین کبری - قدس الله سره - از قریه بسکرد^۲، و او را زنگی بسکردی گفتندی. به مقامی عالی رسیده بود تا غایتی که مادام که او از خلوت بیرون نیامدی به سماع برنخاستی. روزی در اثناء سماع وقت او خوش شد. برخاست از زمین، و طاقی بلند بود بر آنجا نشست، در وقت فرود آمدن از بالا بر گردن شیخ مجدالدین بغدادی نشست و همچنان چرخ می زد. این زنگی مرد بلند گران بودی و شیخ مجدالدین بس نازک و لطیف، گفت: ندانستم که زنگی است بر گردن من یا بنجشکی. و چون از گردن او فرود می آمد رخساره او را به دندان بگرفت و نشان همچنان بماند. بارها شیخ مجد الدین گفتی که مرا در قیامت همین مفاخرت تمام است که اثر دندان زنگی به روی من باشد.^۳

این حکایت روایتی شگفت از یکی از ماجراهایی ست که در مجالس سماع بر درویشان می گذشته است. مجدالدین بغدادی^۴ آن جوان طبیب زیبارویی که جذب مجالس ابوالجناوب نجم الدین کبری (م. ۶۱۸ ق.) آن شیخ ولی تراش شد و دنیای علم و دانش را وانهاد و به دنیای

۱. نفحات الانس، عبدالرحمن جامی، تصحیح محمود عابدی، تهران، انتشارات اطلاعات: ۱۳۷۰، صص ۴۲۹ - ۴۳۰.

۲. در نفحات الانس بجای بسکرد بسکردآباد ضبط شده است. نفحات الانس، ص ۴۲۹. ده بسکرد از روستاهای جویین بوده است. نجم الدین کبری در اجازت نامه وی این مطلب را متذکر شده است. شهرستان جویین را گویان نیز می گفته اند و در این متن باقیمانده از کبری از هر دو نام استفاده شده است. شاید بنای آرامگاه بازمانده در جویین امروزی که به نام آرامگاه نجم الدین کبری مشهور است از آن زنگی بسکردی و اصحاب وی بوده باشد.

۳. چهل مجلس، امیراقبال سیستانی، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات ادیب: ۱۳۶۶، صص ۲۵۷ - ۲۵۸.

۴. منسوب به بغدادک روستایی در نزدیکی شهر خوارزم است.

عرفان و تصوف پا گذاشت زخم خورده زنگی ای از مردمان جوین خراسان می شود و نشان آن زخم را مایه تفاخر خود می داند. این درویش از ده بسکرد جوین خراسان بوده، و اجازت نامه و سفارشی از نجم الدین کبری در حق وی در یکی از دستنویس های کهن بازمانده است. کبری در اجازت نامه اش دستوری داده تا وی مریدان و تائبان را به خلوت بنشانند، تلقین ذکر کند و حتی خرقه درپوشانند. توصیه نامه ای هم از وی در حق همین زنگی خطاب به اهالی جوین و خانقاه داران آنجا موجود است که در آن سفارش کرده تا مردمان این زنگی را عزیز دارند و در خانقاه ها را بر وی بگشایند تا به خدمت در آنجا مشغول شود.

از نام زنگی و سفارش خاصی که نجم الدین در حق وی می کند برمی آید که وی مردی سیه چرده و احتمالاً از مردم فرودست بوده و به مصاحبت و مریدی نجم الدین کبری به احوال عالی دست یافته است. اما آنچه در این حکایت جای تأمل دارد حضور دو مرید از مریدان کبری در مجلس سماع و تقابل این دو یعنی مجدالدین بغدادی و زنگی بسکردی است. مجدالدین بغدادی از خانواده اشرف و اطبای زمان بوده است. پدر و مادر وی پزشک خوارزمشاه بوده اند و برادرش بهاء الدین محمد بن مؤید بغدادی صاحب کتاب التوسل الی التوسل از فاضلان و منشیان بنام محمد عوفی (م. بعد از ۶۳۰ ق.) که با وی ملاقات داشته و ابیاتی از وی نقل کرده، در تذکره لباب الالباب درباره او چنین می نویسد:

الشیخ الامام الشهید مجدالملة والدين قطب المشايخ شرف بن المؤید البغدادی
رحمه الله

شیخ شیوخ مجدالدین بغدادی کان فضل و آبادی بود، در علم طب ابدان، مسیح زمان، و نادره کیهان و در خدمت ملوک و سلاطین روزگار قربتی تمام یافته بود ناگاه برق محبت الهی بر اطلال و رسوم نهاد او بجست و جملگی تجمل و مهتری او را بسوخت، بلک هستی او را محو کرد، از سر جملگی دنیا برخاست و در خدمت شیخ نجم الدین کبری ملازم شد و پانزده سال در خوارزم ریاضتهای شگرف کرد و آخر الامر شیخ الشیوخ حضرت خوارزم شد و هرگز در خوارزم کس را آن مکنت نبوده ست که او را بود و آخر الامر به سعادت شهادت رسید^۱.

۱. تذکره لباب الالباب، عوفی، محمد بن محمد. به اهتمام ادوارد گرانویل براون. مترجم محمد عباسی. محقق سعید نفیسی. مصحح و مقدمه نویس محمد بن عبد الوهاب قزوینی. جلد: ۱، ص: ۲۹۲، ۱۳۶۱ ه. ش.، تهران: کتابفروشی فخر رازی.

در مورد زیبایی چهرهٔ مجدالدین در منابع زندگی نامه ای اطلاعاتی هست که همین حکایت هم آن را تأیید میکند.^۱ اما زنگی بسکردی مردی از دهی دورافتاده از ولایت جوین سیه چرده و بلندبالا و سنگین وزن بوده است. پرسشی که پیش می‌آید اینکه چرا این مرد زنگی بر دوش مجدالدین فرومی‌آید و با گاز دهان خود صورت او را آسیب می‌رساند؟ در کمتر حکایتی از صوفیه نظیر چنین رفتار خشنی دیده می‌شود. آیا این عمل وی برآمده از نوعی حس رقابت و حسادت با مجدالدین نبوده است؟ صوفیان هنگام سماع از حالت خودآگاهی بیرون شده و رفتاری از سر ناهشیاری و ناخودآگاهی از ایشان سر می‌زده است. بنظر می‌رسد این عمل زنگی که برآمده از چنین احوالی ست به طور ناخودآگاه نشانگر خشمی ست که وی نسبت به مجدالدین داشته که در زمان هوشیاری آن را پنهان می‌داشته است. بنابر نظر فروید افراد هنگام ناخودآگاهی احساسات سرکوب شده خود را بازمی‌نمایانند. این مرد زنگی که در مرتبهٔ روحانی از احوالات عالی برخوردار بوده اما نتوانسته بوده که بر خوی حیوانی نفس خود غالب شود و در نتیجه در حالتی سکرآمیز آن سوئهٔ تاریک وجود خود را نمایانده است.

۱۵۷

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

تقابل نام زنگی بسکردی و مجدالدین بغدادی نشانگر فاصله طبقاتی و شأن و شئون اجتماعی این دوتن است. بغدادی از مردم بغدادک خوارزم بوده که مالکیت آن با خانوادهٔ مجدالدین بوده است. جز مکتب و ثروت علم و دانش، مطابق گفتهٔ عوفی و دیگر تذکره‌نویسان، وی به مهارت در فنون مختلف زبانزد بوده، همچنین در منابع مختلف همواره از زیبایی چهرهٔ مجدالدین سخن رفته است. بنابر نظر پیر بوردیو جامعه‌شناس فرانسوی که انواع سرمایه‌های فرد را در ساخت شخصیت و هویت وی مؤثر می‌داند باید بگوییم که مجدالدین از تمام سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نمادین برخوردار بوده است. مجدالدین بغدادی خود در مقام شیخوخیت جای داشته که برای مریدانی چون رضی الدین علی لالا و عمر عباسه اجازت‌نامه نوشته است. ولی تنها سرمایهٔ زنگی حمایت نجم‌الدین کبری از وی و اجازت‌نامه و سفارش‌نامه‌ای ازوست که به زبان فارسی ست و این خود می‌تواند بیانگر این مطلب باشد که وی زبان عربی نمی‌دانسته است، زیرا دیگر اجازت‌نامه‌هایی که از نجم‌الدین کبری بازمانده همگی به زبان عربی هستند. با این توصیفات که رفت می‌توان دریافت که چرا زنگی صورت مجدالدین

۱. در تحفه اهل العرفان تألیف ۷۰۰ق. در مورد نجم‌الدین کبری و مجدالدین بغدادی چنین آمده است: «شیخی بود با عظمتی هرچه تمام‌تر جامه خوب در بر و عمامه قصب بر سر، بارگاهی خوب، و خانه‌ای مرغوب شرف دست‌بوس دریافت، جوانی ماه روی پیش شیخ نشسته، و به شطرنج باختن مشغول». ابراهیم بن صدر الدین روزبهان ثانی، تحفه اهل العرفان ص ۲۵، در روزبهان نامه، به کوشش محمدتقی دانش پژوه.

را زخمی کرده است. زنگی با این حمله به صورت زیبای مجدالدین آسیب رسانده و خشم فروخورده خود را که نتیجه حس حقارت وی در برابر عظمت و بزرگی مجدالدین است آشکار کرده است. هرچند مجدالدین با بزرگواری تمام نشان آن زخم را مایه افتخار خود دانسته و به سبب پیدایی این زخم نپرداخته است.

اما قصد راویان این حکایت از نقل آن چه بوده است؟ ابتدا بنظر می‌رسد که هدف از بیان آن تأکید بر جایگاه عالی زنگی بسکردی نزد نجم‌الدین کبری باشد اما حقیقت اینکه آنچه در این روایت مستتر است بزرگ منشی مجدالدین در مقابل خوی دشمنی جوی مردی زنگی از مریدان نجم‌الدین کبری ست.

در دستنویس شهیدعلی پاشا شماره ۲۸۰۰ اجازت‌نامه‌ای از نجم‌الدین کبری بازمانده است که این مرد زنگی را نماینده خود معرفی می‌کند. در همان نسخه در ادامه سفارش‌نامه‌های از وی در حق همین زنگی موجود است که از آن برمی‌آید که دیگر صوفیان این زنگی را در خانقاه‌ها و مجامع خود به راحتی نمی‌پذیرفته‌اند.

در اینجا متن اجازت‌نامه و سفارش‌نامه نجم‌الدین کبری از دستنویس کتابخانه شهیدعلی نقل می‌شود:

اجازت‌نامه شیخ زنگی بسکردی^۱

چون شیخ نورالطائفه عزیزالاصحاب زنگی - دامت برکاته - به خدمت اصحاب ما مدتی مدید بوده است و خلوت‌ها بواجب داشته و درین مدت نیز به صحبت ما بوده است و او را به طریق پسندیده و سیرت محموده یافتیم او را دستوری دادیم که دست تصرف به تائبان دریازد و یدی بگیرد، به خلوت بنشاند و ذکر تلقین کند و به خرقه خویش محفوظ گردانیدیم، خرقه نیز پوشاند. و هر روز مجاهدت بیفزاید و برجاده شریعت زندگانی کند و از طریق و آداب او پای بیرون نهد و قرآن بسیار بخواند و دائم ذاکر باشد و به خدمت درویشان میان دربندد و درخواست از برادران و عزیزان جوین آن است که روزگار او عزیز شمرند و او را از ما دانند. الحمدلله رب العالمین و الصلوة علی رسوله محمد و آله اجمعین.

۱. دستنویس کتابخانه شهیدعلی، استانبول، شماره ۲۸۰۰، برگه ۴۰

وصیت‌نامه دیگر هم شیخ نجم‌الدین کبری - قدس الله سره- از برای شیخ زنگی نبشته است.^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

شیخ صابین وریع متقی، نورالدین، عقیف الطائفه، زنگی بن علی بن الحسین الجوینی - وفقه الله تع لما یحب و یرض - در صحبت این ضعیف مدتی مدید بوده است و ازو بیاسودیم و در طریقت رنجهای بسیار برده است و خلوتها داشته و در طلب حق صدق نموده، درخواست از دوستان کل جهان شرقاً و غرباً که این درویش را عزیز دارند خاصه از اهل خوراسان - خاطبهم الله - خاصه از اهل گویان^۲ که دوستان خاص این ضعیف اند و دوست داشته اهل اسلاف صالح اند و امت اسلام از ایشان بوده اند، و اگر چنان باشد که دران ده که مسقط الرأس او بوده است ده بسکرد که فرزند اعز شهید مرحوم شرف الدین نورالطائفه - حمدالله علیه - ازین ده بوده است و انشاء الله او از اسلاف او درین ده است، از خانقاهها و مساجد و غیر آن مصلحت باشد در خانقاهی ازین خانقاهها فا زودهند تا در گشوده دارد و اگر معلومکی باشد نان و سرکه ای پیش کسی می نهد و اگر دریوزه می کند و با بنده و رونده می دهد بهتر، و آب محراب پاکیزه می دارد، و الرزق علی الله می خواند. و این ضعیف آن کسانی را که در حق او بزرگ توفیقی بیابند قبول کرده است که در پنج نماز و در موطن اجابت دعا، دعای بخیر گوید.

والله حسبی و نعم الوکیل. اللهم اغفر لجميع امة محمد صلی الله علیه و سلم و لجميع من قال لا اله الا الله، محمد رسول الله فی عمره مرّة واحدة. امین رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد و آله اجمعین.

۱۵۹

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

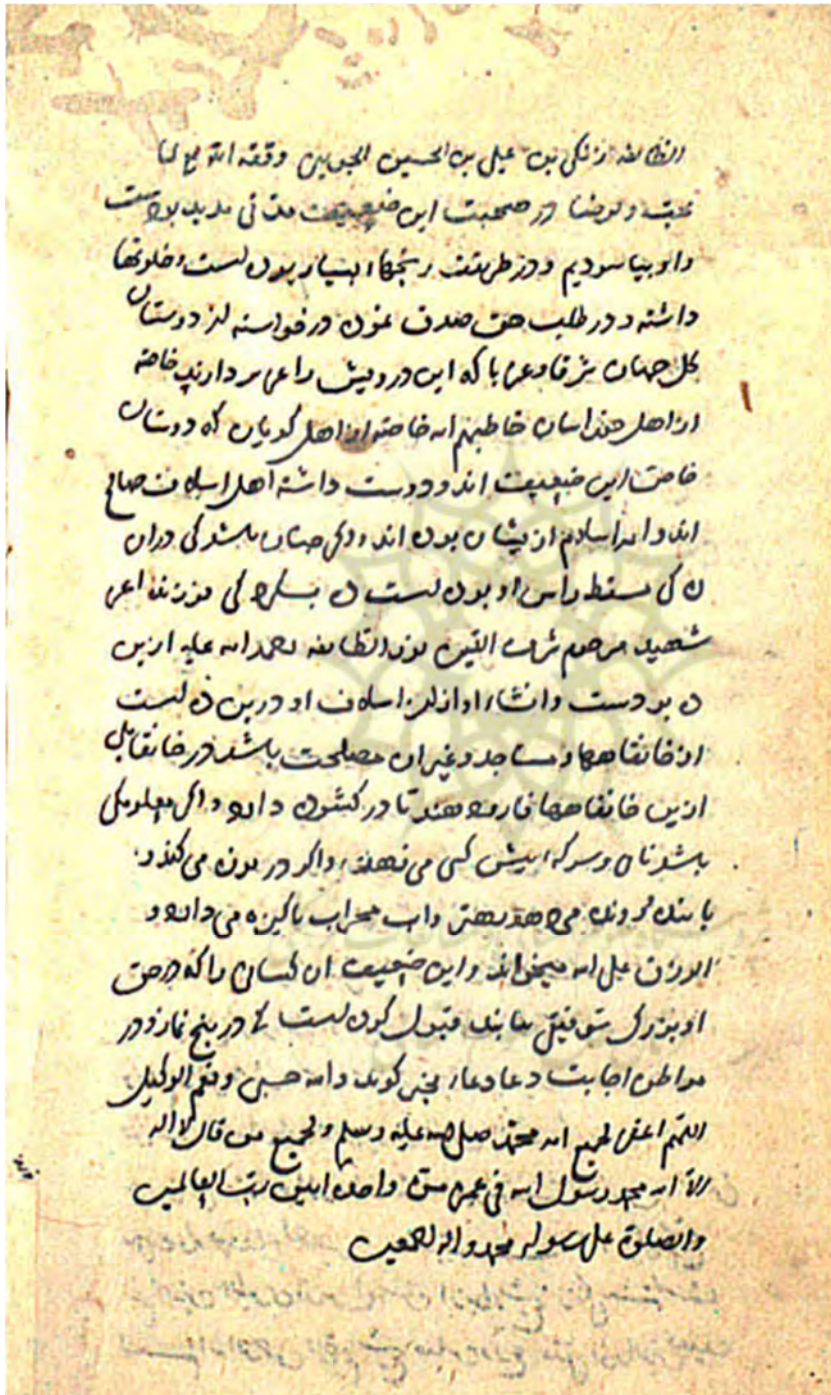
۱. دستنویس کتابخانه شهیدعلی، استانبول، شماره ۲۸۰۰، به تاریخ ۷۲۱ ق. برگه ۴۰ - ۴۱.

۲. جویان را گویان نیز می نامیده اند.

در برابر اراف نکلند و بد حال و سیه نگاه دارند و بیدار حق تو
 می گوید کلوا و اشربوا و لا تسرفوا و جانی و یلی می گوید ادا
 انفقوا لم یسرفوا و لم یبقوا و کان یرحم ذلک فاما و این را فدا
 بیا رست فاند ازل است کی زمان حق تو بجای آید
 کی کلوا و اشربوا و لا تسرفوا فاند دوم کی باین قدر لزم جمله مذکور
 قاض حق تو شود و بیدار در زمان می گوید و عباد الرحمن الذین
 یسرون علی الارض هونا انکم بر و عطف کنند که و الذین
 اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یبقوا فاند سیم کی حق مستحقان
 رسانید بشد کی ان لستک علی حق و ان لستک علی حق
 جفا فاند چهارم کی در حد و حکم در نیاید که کلوا و اشربوا
 فلیله انکم مجرمون و جانی و یلی می گوید و الذین کن و این بقول
 و یا کلون لا تأکلوا باغیام و این را مشی می فاند پنجم انکم سار
 خزان سکر متشنه فاند ششم و این را نگاه بدله و در مثل گفته اند
 یتمش کلک یا کلک و انکم لم یسرفوا و یا متخذه بزم ان و ان
 و ما غش خذشک شود و عقل او مستور شود و دیوانه گردد
 پس معلوم شود کی هیانه گار اولی است و از انست کی رسول
 علیه السلام گفته است کی غیر الامور و سلفا بعضی بعضی سار کارها
 میان است فاند ششم است که رسول علیه السلام گفته است
 هذا الذین منین فاما و لا فانه برحق فان التفتت لا ارض
 قطع و لا ظفر ابی بعضی این دین من و این سخت است
 اهنه براه و بدید نادید یا سحر و اگر سخت رود و نرسید که
 بار کبر شما لزم کار بار است و این متن بار کبر مره است کی

بسیار علف دهد و درین شهر و یکی نه و اگر از و بانه راه
نروند بر بد و در هر روز علیه اسم گفت اجدع یوما و این
بر ما فائز هشتم است که این نفس و شیطان سلطان راه اند
و دشمن مرده اند از که بسیار علف دهد و او را بد راند و اگر
صیغ منهد او را عمو حاضر کند و مرد را جمعیت نماید و اگر
اندر بایست دهد و جنیان کی در خواب شوند و سحر کنند
خوش خوش مرده راه گیرد و بروی و از شیطان ایشان نافع
مست و احمد رب العالمین و صلوات علی محمد آل محمد
اجازت نامه شیخ رنگی سکر دی

مرد شیخ نذر الزمانه غریز الاصاب و نیکو قامت بر کلاه محففت
 اصحاب ماضی مدید بودی است و جانها بولعیب داشته
 در سنه مئة بنصیحت مایه دست و او را بطریق سندی
 و سیرت صحیح یافتیم و او را دستوری دادیم کی دست فخرت
 بنامان دریا نه ویدی بگریه و محنت بشکند و ذکر ملین
 کند و محافه حزینش محفوظ گردانیدیم حضرت بنی میاشند
 و هر روز مجاهدت بنمایند و بر جان شرافت زندگان کین
 از طریق و اداب او مای بیرون نهند و میان بیای و بخوانند
 دوام دانی باشد و محففت درویش میان در بند و در
 خواست از برادران و عمر میان جوین است کی روزی داد
 عمر یز شمرند و او را از ما داشتند الحمد لله رب العالمین و الصلوة
 علی رسول محمد و آله و صحبه و علیهم السلام و دیگر هم شیخ
 نجم الدین البکر بن قدس له سن از برادر شیخ نیکو بشه است
 لسم الله الرحمن الرحیم شیخ عباس درع متقی نذر الزمانه معین



۱۶۲

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

بسم الله الرحمن الرحيم و به استغفر الله و به استغفر الله
 و الصلوة و السلام علی رسول الله و آله الطاهرين و سلم تسبیح کثیرا
 و تکریرا تطالبین الی الله حافظ احادیث رسول الله صلیت ابرار
 کلام الله قطب اویا الله حجه الحق علی خلقه شیخ شیخ
 الاسلام شیخ المصطفی بن محمد بن اسماعیل بن طول بن ماء متفضله
 بیان مؤامدنا طلب هذا و ندسجانه و نیر که تسبیح مانی
 از صحبت برین راه یافته اوی در محنت عالم عارف
 کامل و اصل محمد بن محمد صحبت باکم و آله و علمت ان که کند و راه
 حق را بر کلام فاضل بنا کنند تا محذو و بد رسد تبارک و تعالی و
 زندگان بر وجه وجه کند تا از حق جرد و عالم باز نماند و حرقه
 کی مشایخ طریقت مریدانی بودند ابرار جیست
 بسم الله الرحمن الرحيم و به استغفر الله و به استغفر الله
 و الاشدکان فاضل را بر طریقت سید لری دهد و محراب غفلت
 است در این دنیا و بنگدانه و جسمی و جام بر نوقها
 و ایشان در درین نادیدهها شب و نعلت به صبح تعاقب
 او درین شمع سحر شده هدایت نرد و درین قدم در راه
 راست نهند که بسوی برادر بر گیرند برادر بر گیرند و نرمان
 حق مغال را بر سر و دیدن نهند و بواسطه محنت دل
 زین زینت ایران زینت فی قلبکم نهند لکام تقوی و دروغ
 در عهد در سر او کشند جگر جلالت و عظمت و کبریا و جل
 جلالت بر روی بودند انکه در میدان هویت و دیدن گیرند
 ما زانغ البصر و ما طبع شاعر و صوفی سازند قل الله ثم دریم
 بد رفته راه حق کنند و نرمان و نرمان محذو و بدی او برند